

Andishe-e-Taqrib.35 Vo1.13.No.4.Winter 2018 P 9-36	اندیشه تقریب سال سیزدهم شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۶ پیاپی ۳۵ ص ۹-۳۶
--	--

پارادکسیکالیته تمدن اسلامی و تمدن مدرن

سید محمود نبویان^(۱)

چکیده

ملت‌های مسلمان جهان هویت اسلامی خود را، به‌ویژه بعد از ظهور انقلاب اسلامی ایران، بازیافته‌اند. این بازیابی بزرگ‌ترین حادثه‌ای است که در قرن بیستم در جهان اسلام رخ داده است و در این قرن ادامه دارد. این دستاورد بزرگ وقتی به هدف خود خواهد رسید که به تأسیس تمدن نوین اسلامی منتهی شود؛ اما چنین تمدنی از بنیان‌های معرفتی خاصی برخوردار است که با بنیادهای تمدن الحادی مدرن کاملاً متفاوت و معارض است؛ از این‌رو شناخت بنیادهای دو تمدن بیان‌شده، از به‌هم‌آمیختگی دو تمدن ناسازگار جلوگیری خواهد کرد و تلاش دشمنان تمدن اسلامی را در تهی کردن آن از درون، ناکام خواهد گذاشت. در این مقاله درصدد بیان اجمالی تعارض بنیان‌های تمدن اسلامی و تمدن سکولار و الحادی مدرن هستیم.

واژگان کلیدی: تمدن، مدرن، مدرنیته، مدرنیسم، مدرنیزاسیون، اسلام.

(۱). دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.

مقدمه

در میان موجودات عالم ماده، انسان از کرامت و برتری خاصی برخوردار است. او موجودی است که فضیلت علم را دارد و با علم و شناختی که از خود و جهان پیدا کرده است، برای تسلط بر موجودات دیگر و دستیابی به زندگی راحت‌تر تلاش می‌کند. کمال علم در انسان مقرون به تمایلات بسیار قوی است که جهت‌دهی رفتار انسان را برای علم و عقل — و نه تمایلات مادی و حیوانی صرف — دچار مشکل کرده است. وجود دو معضل اساسی پیش‌روی انسان، زندگی انسانی او و وصول به کمال حقیقی‌اش را دچار مشکل و خطر جدی کرده است.

از یک سو، علم او بسیار محدود است و انسان به خود و سایر موجودات عالم و نیز به کیفیت حیات ابدی‌اش جاهل است. او موجودی است که از مبدأ حکیمی خلق شده و زندگی او منحصر به حیات محدود چندده‌ساله دنیا نیست و پس از مرگ به عالم دیگری منتقل می‌شود که مدت آن، نه طولانی، بلکه بی‌نهایت است. رفتار او در این دنیا علاوه بر اینکه در کمالات او و موجودات دیگر مؤثر است، کیفیت زندگی ابدی او را نیز تعیین می‌کند؛ از این رو برای اینکه انسان بتواند به کمال حقیقی‌اش نایل شود، هم باید خود و سایر موجودات عالم و کمالات آن‌ها را به‌درستی بشناسد و هم معرفت کامل و دقیقی از عالم آخرت داشته باشد و بداند که چه رفتارهایی سعادت بی‌نهایت او را در دنیای دیگر تأمین می‌کند و کدام رفتار موجب سوءعاقبت او خواهد شد؛ اما روشن است که معرفت کامل به خود و موجودات قریب به بی‌نهایت دیگر و نیز جهان آخرت از توان عقل انسان بیرون است.

از سوی دیگر، غیر از مشکل محدودیت علم انسان، غلبه هوی و هوس و تمایلات قوی سرکش او معضل دیگری است که فراروی دستیابی به کمال حقیقی و نهایی او قرار دارد؛ به همین دلیل، خدای متعال انبیای خود را برای هدایت بشر فرستاده است تا صراط مستقیم را به او نشان داده و با تعدیل تمایلات انسان، رفتارهای صحیح را به

او تعلیم دهد.

نجات و سعادت حقیقی و ابدی انسان صرفاً در تبعیت از ادیانی است که خداوند ارسال کرده و دستخوش هیچ‌گونه تحریفی نگردیده است. بر این اساس، تمدنی که بشر می‌سازد، در صورتی قرین به توفیق خواهد بود و سعادت دنیوی و ابدی او را تأمین خواهد کرد که براساس آموزه‌های انبیای الهی سامان یافته باشد.

درمقابل، مخالفان مغرور و متکبر انبیای الهی ﷺ در طول تاریخ و با توسل به حرب‌های گوناگون، از جمله جعل مکاتب و ایدئولوژی‌های مختلف به دشمنی با خداوند و انبیای عظام برخاسته و بشر را از گام برداشتن در طریق هدایت بازداشته‌اند.

یکی از اندیشه‌های پرطرفدار و مسلط بر جهان امروز که به مخالفت جدی با اندیشه دینی، به‌ویژه مکتب حیات‌بخش اسلام برخاسته، اندیشه مدرن است.

این اندیشه که مخالفت خود را با ادیان الهی در عرصه‌های مختلف معرفت‌شناختی، جهان‌شناختی، اقتصادی، اخلاقی و سیاسی گسترانده است، با ابداع فنآوری و صنایع جدید برای تسلط بر عالم طبیعت و بهره‌وری هرچه بیشتر از آن، با ایجاد تمدن نوین، همه کشورهای دنیا را تحت تأثیر و هجوم وسیع و همه‌جانبه خویش قرار داده است؛ از این رو فهم درست تمدن مدرن برای مؤمنان به مکتب نورانی اسلام از چند جهت ضروری است:

۱. تحول سریع و فراگیر فرهنگ غرب دنیای مدرن را از سده‌های پیشین تمدن مغرب‌زمین به‌صورت چشمگیری ممتاز ساخته است. این تحول فراگیر که به‌دنبال خویش فنآوری و صنایع مختلف را پدید آورده، سبب شده است بهره‌وری انسان دنیای مغرب‌زمین از جهان مادی بسیار راحت‌تر و گسترده‌تر شود. به سخن دیگر، قرار گرفتن دنیای مادی در مرکز توجه تمدن غربی و به‌دنبال آن تلاش همه‌جانبه برای تسلط بر طبیعت، موجب شده است که انسان غربی ابزار و فنآوری بسیار قوی و دقیقی را به وجود آورد و در این مسیر چنان توفیق یابد که عصر مدرن را به‌صورت کامل از اعصار

سابق جدا کند؛ به طوری که گویا انسان جدیدی — از نوع دیگری غیر از انسان سابق — پدید آمده است.

مشاهده این پیشرفت‌ها — اگر بتوان بهره‌وری هرچه بیشتر از عالم طبیعت بدون توجه به خدای متعال را پیشرفت نامید — از سوی مشرق‌زمینیان و نیز ورود فناوری و صنعت غرب به کشورهای شرقی سبب شد بسیاری از متفکران کاملاً تحت تأثیر تمدن مغرب‌زمین قرار گیرند و با تأثیرپذیری کامل از آن و ازدست‌دادن هویت اصلی خود، با اعتقاد به اینکه تنها راه صحیح ترقی بشر، همان طریقی است که تمدن غرب و جهان مدرن پیموده است، سعی کردند از آن دفاع کنند.

۲. دنیای نوین غربی با روحیه تکبر و قدرت‌مدارانه خود فرهنگ و تمدن خود را از جهات مختلف بر فرهنگ و تمدن کشورهای دیگر تحمیل کرده است. به اعتقاد آن‌ها هیچ فرهنگی ارزش بقا ندارد؛ به این دلیل، با توسل به شعارها و ابزارهای مختلف سعی کرده‌اند با رخنه در فرهنگ دیگران و استحاله آن‌ها، همه دنیا را تابع فرهنگ و تمدن خویش کنند و در این مسیر از روش‌ها و اهرم‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نیز بهره ببرند.

۳. آنچه بر ضرورت شناخت تمدن مدرن و اندیشه‌های بنیادین آن می‌افزاید، وضعیت حاضر دنیای اسلام است. حضور غیرمشروع تمدن و جهان‌بینی مدرن با لوازم گوناگون آن در عرصه‌های مختلف فرهنگ کشورهای اسلامی و نیز رشد فزاینده گرایش به آن جهان‌بینی، پژوهشی دقیق و همه‌جانبه را در شناخت تمدن مدرن و بنیادهای معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، هستی‌شناختی و اخلاقی آن، بیش از هر زمان دیگر لازم می‌سازد.

آنچه بر حساسیت و اهمیت بیش‌ازپیش آن می‌افزاید، ویژگی اسلامی و هویت دینی ملت‌های جهان اسلام است؛ از این رو باید بررسی کرد که آیا تمدن و جهان‌بینی مدرن با تمدن و جهان‌بینی اسلامی سازگار است یا اینکه بنیادهای تمدن نوین با جهان‌بینی

اسلامی در تعارض است.

آیا آموزه‌های اخلاقی مدرن نظام‌های اخلاقی رقیب و از جمله نظام ارزشی اخلاقی اسلام را از صحنه فردی و اجتماعی انسان‌ها بیرون می‌کند یا اینکه بدون تعارض با اخلاق اسلامی و در کنار آن در حیات فردی و اجتماعی مسلمانان حضور می‌یابد؟

معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد، جهان‌بینی و تمدن مدرن که بر بنیادهای خاصی استوار هستند نیز در معرض پرسش یادشده قرار دارند. آیا می‌توان بر مبانی تمدن مدرن، تمدن اسلامی را بنا کرد؟

پاسخ دقیق به پرسش‌های یادشده و تبیین دقیق نسبت میان تمدن مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی و تمدن مبتنی بر جهان‌بینی مدرن از مباحث بسیار اساسی اندیشمندان اسلامی و حقیقت‌جویان است.

تمدن

قبل از ورود در بحث باید توجه کرد که در عرصه اندیشه بشری، ابهام مفاهیم و الفاظ به‌کاررفته در بحث از دام‌های مهلک و عقل‌سوزی است که با توسل به آن، ظلم‌های بسیاری بر انسان و افکارش رفته است؛ از این‌رو تبیین مفاهیم کلیدی بحث و ابهام‌زدایی از آن و نیز تعیین معنای مدنظر از میان معانی محتمل و مختلف الفاظ، ضرورت هر بحث و کاوش صحیح و دقیق است؛ بر این اساس، ابتدا درباره‌ی واژه تمدن توضیح می‌دهیم.

«تمدن» در لغت به معنای خوگرفتن به اخلاق مردم شهرنشین است (بستانی و فؤاد، ۱۳۷۵ش، ص ۲۵۸)؛ اما در اصطلاح، برخی آن را با فرهنگ هم‌معنا دانسته‌اند: «کلمه فرهنگ یا تمدن به مفهوم وسیع کلمه که مردم‌شناسان به کار می‌برند، ترکیب پیچیده‌ای شامل علوم، اعتقادات و هنرها، اخلاق و قوانین و آداب و رسوم و عادات و اعمال دیگری است که به وسیله انسان در جامعه خود به دست می‌آید» (بابایی، ۱۳۹۳ش، ص ۳۱). برخی دیگر نیز با تفاوت میان فرهنگ و تمدن آورده‌اند: «تمدن عبارت است از مجموعه دانش‌ها، هنرها و فنون و آداب و سنن، تأسیسات

و نهادهای اجتماعی که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته است و در تمام قسمت‌های یک جامعه و یا چند جامعه که با هم ارتباط دارند، رایج است» (همان، ص ۳۰-۳۱) یا «فرهنگ شامل عقاید و آفرینش‌های انسانی مربوط به اسطوره، دین، هنر و ادبیات می‌شود؛ حال آنکه تمدن به حوزه خلاقیت انسانی مرتبط با فناوری (تکنولوژی) و علم اشاره می‌کند» (همان، ص ۳۳).

ویل دورانت نیز در تعریف تمدن آورده است:

«تمدن را می‌توان به شکل کلی آن، عبارت از نظم اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند. در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی می‌توان تشخیص داد که عبارت‌اند از پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر» (دورانت، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۳).

از تعاریف بیان‌شده می‌توان گفت که تمدن تجسد فرهنگ و عقاید و ارزش‌های هر جامعه است که در قالب‌های علمی و صنعتی متجلی شده است؛ اما نکته اساسی آن است که هر تمدنی دارای مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی است و فهم و شناخت دقیق هر تمدن بدون شناخت آن‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود؛ کما اینکه شناخت مبانی تمدن دیگر که با تمدن مدنظر متفاوت یا متضاد است، به فهم تمدن موردنظر کمک زیادی خواهد کرد.

بر این اساس، در فهم تمدن اسلامی نیز از یک سو، باید مبانی نظری تمدن اسلامی را تبیین کنیم و از سوی دیگر، به بیان ویژگی‌های قوی‌ترین تمدن رایج در دنیا پردازیم که تفاوت‌ها و تضادهای اساسی با تمدن اسلامی دارد تا در پرتو فهم دقیق تفاوت‌ها، به درک صحیح‌تری از تمدن اسلامی دست یابیم.

رویکردی اجمالی به اسلام

در این مقام به تبیین اجمالی اندیشه اسلامی و ذکر برخی از مؤلفه‌های مهم آن

می‌پردازیم:

۱. در دین اسلام خداوند به‌عنوان موجودی ماورای طبیعی و مجرد و خالق یگانه جهان هستی و بی‌نیاز مطلق، پذیرفته شده و وجود خداوند امری تردیدناپذیر تلقی شده است. قرآن از زبان پیامبران نقل می‌کند که ﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِيَّ اللَّهُ شَكَّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (ابراهیم (۱۴): ۱۰).

۲. جهان ماهیت «از اویی» دارد؛ یعنی واقعیت جهان واقعیت «از اویی» است. فرق است میان آنکه چیزی از چیزی باشد، بدون اینکه تمام واقعیتش «از اویی» باشد، مانند فرزند نسبت به پدر و مادر که از آنهاست، ولی واقعیت وجودی‌اش غیر از واقعیت اضافه و نسبتش به پدر و مادر است؛ اما جهان ماهیت از اویی دارد؛ یعنی تمام واقعیتش انتساب به حق است و واقعیتش و اضافه و نسبتش به حق یکی است و درحقیقت، معنی مخلوق بودن همین است؛ همچنین این جهان ماهیت «به‌سوی اویی» دارد؛ یعنی همان‌طور که از اوست، به‌سوی او هم هست؛ پس جهان در کل خود سیری نزولی را طی کرده و در حال طی کردن سیری صعودی به‌سوی اوست: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره (۲): ۱۵۶)، ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ (شوری (۴۲): ۵۳).

۳. جهان دارای نظام متقن علی و معلولی و سببی و مسببی است. فیض الهی و قضا و قدر او به هر موجودی فقط از مسیر علل و اسباب خاص خود او جریان می‌یابد. علاوه بر این، نظام علی و معلولی به علل و معلولات مادی و جسمانی منحصر نیست. جهان در بُعد مادی خود، نظام علی و معلولی‌اش مادی است و در بُعد ملکوتی و معنوی خود، نظام علی و معلولی‌اش غیرمادی است. میان دو نظام نیز هیچ‌گونه تضادی نیست و هر یک مرتبه وجودی خود را احراز کرده است. ملائکه، روح، لوح، قلم، کتب سماوی و ملکوتی وسائط و وسایلی هستند که به اذن پروردگار، فیض الهی از طریق آنها جریان می‌یابد.

۴. جهان به‌صورت یکپارچه، واقعیتی هدایت‌شده است؛ به‌طوری‌که تمام ذرات

جهان در هر مرتبه‌ای که هستند، از نور هدایت برخوردارند. غریزه، حس، عقل، الهام و وحی، مراتب هدایت عامه جهان‌اند: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه (۲۰): ۵۰).

۵. بعد از این جهان، جهانی دیگر است و آن جهان، جهان ابدیت و پاداش و کیفر اعمال است.

بخش عظیمی از آیات قرآن کریم در مقام بیان جهان آخرت و کیفیت اثبات معاد و دفع شبهات درباره آن و کیفیت نعمت‌ها و عذاب‌های اخروی است.

در بعضی از آیات قرآن، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که درباره وقوع قیامت قسم یاد کند: ﴿رَعِمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (تغابن (۶۴): ۷).

۶. در دیدگاه اسلامی انسان دارای روح مجرد است: ﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (سجده (۳۲): ۱۰-۱۱).

روح انسان حقیقتی جاودانه است و انسان نه تنها در قیامت به صورت زنده محشور می‌شود، در فاصله دنیا و قیامت از نوعی حیات که حیات برزخی نامیده می‌شود و از حیات دنیوی قوی‌تر و کامل‌تر است، بهره‌مند است. در قرآن حدود بیست آیه به حیات انسان در حال پوسیدگی بدن در فاصله مرگ و قیامت دلالت دارد.

۷. میان اعمال و رفتار دنیوی انسان و زندگی و حیات اخروی او رابطه مستقیمی وجود دارد: ﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهَا حَسْبَتُهُ فَاُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره (۲): ۸۱-۸۲).

۸. عقل انسان در این دنیا برای هدایت او و سعادت‌مندکردنش کافی نیست و به پیامبران نیاز دارد: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿بقره (۲): ۲۱۳﴾.

در موردی قرآن انکار نزول وحی بر انسان را مستلزم نشناختن خداوند می‌داند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ﴾ (انعام (۶): ۹۱).

۹. از نکات یادشده به دست می‌آید که انسان برای سعادت‌مند شدن و رهایی از جهالت و بطلان و بندگی هوا و هوس و شیطان باید به خداوند ایمان آورد و به تمام دستوره‌های او از نماز و روزه و... عمل کند و در اخلاق نیز تابع ارزش‌های الهی باشد نه هوا و هوس گذرای خود.

در یک سخن، انسان برای اینکه از سطح حیوان‌بودن بیرون بیاید و انسان واقعی شود، کاملاً باید به دستوره‌های سعادت‌آفرین الهی که در اسلام نازل شده گوش فرادهد و درحقیقت، تسلیم محض باشد. اگر گاهی دستوره‌های الهی و پیامبر ﷺ با هوی و هوس انسانی سازگار نبود، نباید تابع هوی و هوس خود گردد، بلکه باید تسلیم فرامین خداوند و رسولش باشد: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب (۳۳): ۳۶).

به همین دلیل، قرآن روح دین را تسلیم و عبد خداوند بودن و اسلام می‌داند و غیر آن را، هرچه باشد، باطل می‌انگارد: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران (۳): ۱۹)، ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (همان: ۸۵).

۱۰. اصول اخلاقی اسلام نسبی نیست، بلکه اصول مطلق اخلاقی مورد تأیید اسلام است.

۱۱. شکاکیت معرفتی باطل است و در اسلام بر یقین معرفتی تأکید شده است.

۱۲. معرفت‌های صادق مطلق در اسلام مقبول واقع شده است که نقدپذیر نیستند؛

کما اینکه انسان‌هایی مانند انبیا علیهم‌السلام با تأییدات الهی دارای ملکه عصمت بوده و سخنان آنها به صورت کامل درست است.

پس از روشن شدن برخی از اصول مهم اسلام که مبنای تمدن اسلامی است، به بیان مبانی تمدن مدرن می پردازیم.

نگاهی گذرا به اندیشه مدرن

برای روشن شدن بحث لازم است چهار مفهوم اصلی مدرن، مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون را از منظر اندیشمندان، به ویژه متفکران غربی، توضیح دهیم.

۱. مدرن

واژه مدرن که در لغت به معنای جدید است، از ریشه لاتینی «modo» گرفته شده و به معنای «of today» یعنی «امروزین» یا «امر بالفعل و حاضری» است که به جای امر موجود در گذشته نهاده شده و مقبول همگان است (کاهون، ۱۹۹۶م، ص ۱۱؛ اینکلس، ۱۹۹۹م، ج ۲، ص ۹۴).

در اصطلاح، واژه مدرن به معنای شکل و صورت فرهنگی و اجتماعی خاصی است که اولاً از جهت تاریخی امر جدید و تازه‌ای است و ثانیاً هر آنچه را که مبتنی بر سنت و دین است، کنار زده و فقط عقل ابزاری جدای از وحی را پذیرفته است؛ بدین دلیل، کاملاً از آداب و سنن قدیمی، امور وحیانی و دینی، سحر و جادو و خرافه و... بریده شده است.

درباره آغاز عصر مدرن، میان نویسندگان اتفاق نظر وجود ندارد. برخی قرن پانزدهم را شروع دنیای مدرن می دانند (احمدی، ۱۳۷۳ش، ص ۹)، عده‌ای معتقدند سه یا چهار قرن است که عصر مدرن آغاز شده است (کیویت، ۱۳۷۶ش، ص ۱۱) و برخی نیز سیصد سال پیش، یعنی عصر گاليله را آغازگر عصر مدرن می دانند (ای گاست، ۱۳۷۶ش، ص ۳-۴؛ راسل، ۱۳۷۳ش، ص ۷۲۶).

به‌رغم اختلافاتی که در زمینه شروع دوران مدرن، در میان اندیشمندان و متفکران غربی به چشم می‌خورد، همگی بر این امر اتفاق نظر دارند که دوران قرون وسطا، دوران مدرن نبوده، بلکه دوران مدرن پس از زوال و افول قرون وسطا آغاز شده است. به اعتقاد نویسندگان غربی، جهان‌بینی قرون وسطایی، جهان‌بینی دینی و کاملاً تحت سیطره دین بوده است (استیس، ۱۳۷۷ش، ص ۲۲). انسان قرون وسطایی جهان مادی را همانند گهواره‌ای می‌دانسته که با دو طناب و از دو سر به امور دیگری بسته شده و به آن‌ها متصل بوده است؛ یعنی از یک طرف، جهان مادی را به خداوند وابسته می‌دانسته و از سویی دیگر، آن را به معاد پیوند می‌داده است؛ از این رو انسان قرون وسطایی هر پدیده‌ای را در عالم ماده با توجه به ارتباط آن با مبدأ و معاد تفسیر می‌کرده است. آنچه در این مقام شایسته توجه است، این است که چرا نزد اندیشمندان غربی فرهنگ قرون وسطا و اندیشه‌های حاکم بر آن مدرن تلقی نمی‌شود. ممکن است در گمان عده‌ای پاسخ پرسش مهم پیش‌گفته این باشد که چون در طول دوران قرون وسطا — که تقریباً ده قرن به طول انجامیده است (راسل، ۱۳۶۵ش، ص ۴۲۹) — هیچ اندیشه جدیدی مطرح نشده است و همه متفکران بعدی مقلدان اندیشمندان سابق بوده‌اند و بدین دلیل، به دوران قرون وسطا وصف «مدرن» اطلاق نشده است؛ ولی روشن است که چنین پاسخی بسیار سطحی و معلول نداشتن دقت کافی است؛ زیرا نمی‌توان باور کرد که در طول ده قرن در اندیشه یک امت (که مشتمل بر کشورهای مختلف اروپایی بوده است) هیچ اندیشه جدیدی مطرح نشده باشد؛ چنان‌که شواهد تاریخی مختلف نیز برخلاف ادعای فوق گواهی می‌دهند. در قرن سیزدهم، اندیشه‌های فلسفی و به‌ویژه اندیشه‌های کلامی قرون وسطا شخصیت بسیار برجسته‌ای مانند «توماس آکوئیناس» را به خود می‌بیند که اندیشه‌های کلامی جدیدی نسبت به متفکران قبلی ارائه کرده است. به‌علاوه در ابتدای قرن هفتم، اسلام ظهور کرده و تمدن جدیدی را به بشر عرضه

کرده است؛ به طوری که با نفوذ به اروپا، مردم آن سرزمین با تمدن اسلامی آشنا شده‌اند. روشن است که این تمدن کاملاً جدید و دارای آموزه‌هایی مغایر با آموزه‌های یهود و مسیحیت بوده است؛ از این رو پرسش یادشده به صورت جدی‌تری اذهان متفکران را به چالش می‌کشاند که چرا به اندیشه‌های جدید در قرون وسطا و نیز به اندیشه‌های اسلامی واژه مدرن اطلاق نمی‌شود.

دقت کافی در پرسش مطرح شده و پاسخی که اندیشمندان غربی به آن داده‌اند، ما را به این نکته بسیار مهم رهنمون می‌کند که در دیدگاه متفکران غربی و نیز جهان مدرن، هر امر جدید و هر اندیشه نوینی «مدرن» نیست؛ بلکه اندیشه مدرن، اندیشه‌ای است که دارای ویژگی خاصی بوده و از هرگونه قیدی، به‌ویژه «قیود دینی»، کاملاً رها باشد.

تا زمانی که آموزه‌های دینی و وحیانی بر اندیشه‌ای حاکم باشد، هرچند آن اندیشه در برابر اندیشه‌های متفکران سابق اندیشه جدیدی باشد، باز هم مدرن نخواهد بود؛ به همین دلیل، تمدن جدید اسلامی که در قرن هفتم در صحنه حیات بشری ظهور کرده است، جدید و مدرن نیست. به دیگر سخن، ماهیت اصلی هر اندیشه یا فرهنگ مدرن آن است که آن اندیشه یا فرهنگ به هیچ‌روی تحت تأثیر آموزه‌های دینی نبوده و از هرگونه قید و اندیشه دینی رها باشد؛ چنان‌که برخی تصریح کرده‌اند: «جهان مدرن وقتی آغاز شده است که بشریت تلاش کرده است تا فعالیت فکری و نظری خود را از تأثیر دین رها و آزاد کند» (مکینرنی، ۱۹۹۴م، ص ۹).

در واقع انسان مدرن انسانی است که برخلاف انسان دینی و غیرمدرن که هر امری را از یک سو به خداوند و از سوی دیگر به معاد مرتبط و متصل می‌کرده است، تیغی به دست گرفته و از یک طرف، اتصال خودش را با مبدأ قطع کرده و از طرف دیگر، رابطه‌اش را با معاد بریده است. در دیدگاه انسان مدرن آنچه ممکن است شایسته توجه و هدف تلاش‌های نظری و عملی انسان واقع گردد، همین دنیای مادی است و بس.

انسان باید سعی کند زندگی خویش را در این دنیا سامان دهد و در این مسیر از هر

امری که به نفع رفاه و خوشبختی این دنیای اوست، بهره ببرد؛ بدین دلیل، باید به سراغ طبیعت و امور دیگر برود و درصدد شناخت آن برآید؛ اما اولاً نباید به هیچ منبع معرفت بخش دیگر — مانند کتب مقدس — توجه کند و فقط باید به معرفتی که از طریق حس و مشاهده و عقل محاسبه‌گر او حاصل شده است، اعتماد کند؛ از این رو هیچ معرفتی از نقد مصون نیست و هیچ کس نمی‌تواند ادعای خطاناپذیری کند. علاوه بر این، برای معرفت به هر ادعایی باید بتوان به صورت باز و معتبر، مبانی و علل آن ادعا را بررسی کرد؛ بر این اساس، اگر ادعایی مبتنی بر امور غیبی و مستند به آن‌ها باشد، هیچ‌گونه اعتباری ندارد (کورتز، ۱۹۹۴م، ص ۵۱). در واقع، هیچ مرجع قابل‌اعتمادی غیر از عقل مبتنی بر حس و تجربه وجود ندارد و در جهان خارج نیز هیچ شیئی ورای آنچه عقل انسان با کمک حواس ظاهری خود اثبات می‌کند، موجود نیست (نصر، ۱۹۸۷م، ص ۱۰۱).

هدف معرفت رمزگشایی از معانی موجود در بافت و ساختمان جهان نیست تا از این طریق بخواهیم طبق طرح و هدف خداوند عمل کنیم؛ بلکه معرفت عبارت است از هر آنچه در ما قدرت پیش‌بینی و ضبط و مهار طبیعت را ایجاد کند تا از این رهگذر بتوانیم زندگی مطمئن‌تر و شاید راحت‌تری داشته باشیم؛ بدین ترتیب، ارزش معرفت، ارزشی ابزاری است (وست، ۱۹۹۶م، ص ۱۳).

در رفتارهای عملی و تعیین خط‌مشی و ارزش‌های زندگی نیز انسان صرفاً باید به خودش اعتماد کند و هیچ موجود دیگری یا هیچ منبع معرفتی دینی حق دخالت در تعیین ارزش‌های زندگی را ندارد. ممکن است انسان در تشخیص خود اشتباه کند، ولی ارتکاب اشتباه مستلزم و مجوز آن نیست که مرجع دیگری از بیرون برای انسان جهت‌ها و ارزش‌های زندگی را تعیین کند (کیمیلیکا، ۱۹۸۹م، ص ۱۲-۱۳)؛ به دیگر سخن انسان معیار همه‌چیز است (اومانیسیم).

انسان محور شده در دنیای مدرن با نفی هرگونه موجود مجرد و ماورایی و در نتیجه، نفی وجود روح مجرد، درصدد تعیین ملاک در همه جهات نظری و عملی است و در

این راه، به منابع دیگر غیر از عقل خود هیچ نیازی ندارد.

به اعتقاد انسان مدرن، دین و آموزه‌های دینی حق دخالت در هیچ‌یک از حوزه‌های معرفتی بشر — اعم از نظری و عملی — را ندارند و همه‌چیز باید تبیین این‌دنیایی پیدا کند (سکولاریسم)؛ برای مثال، در تعیین ملاک‌های اخلاقی، انسان باید صرفاً سود دنیوی و مادی خود را در نظر بگیرد و به این دلیل که وجود مادی صرف بوده و هیچ ارتباطی با مبدأ و معاد ندارد، درباره آن داوری کند؛ از این‌رو هرچه انسان در تشخیص خود خوب بداند و به دنبال آن باشد و آن را بخواهد خوب است و از هرچه متنفر باشد، آن امر بد است؛ یعنی مرجع تشخیص خوبی‌ها و بدی‌ها و تمام ارزش‌های اخلاقی امیال و خواست بشر است؛ چنان‌که بن‌تام در این باره می‌گوید: «خوب یعنی خواستنی و بد یعنی نخواستنی» (آربلاستر، ۱۳۷۷ش، ص ۲۰۲).

نتیجه آنکه دنیای مدرن وقتی آغاز گشته است که انسان و خواست‌ها و امیال او محور همه عالم شده و تمام تلاش‌های عملی بشر نیز نقش ابزاری داشته و هدف آن تسلط هرچه بیشتر بر عالم طبیعت و زندگی راحت‌تر و به دیگر سخن، ارضای هرچه بیشتر و بهتر امیال مادی بشر است و به‌هیچ‌روی آموزه‌های دینی و ماورای طبیعی در حیطه حیات بشر نباید دخالت کند.

در نتیجه، هر اندیشه و امر جدیدی مدرن نیست. اگر اندیشه‌ای تحت تأثیر دین بوده و حتی اگر در زمان قبل سابقه‌ای نیز نداشته، بلکه در زمان حاضر مطرح شده باشد، باز هم اندیشه‌ای سنتی و غیرمدرن است؛ اما اگر اندیشه‌ای انسان و عالم ماده را محور همه امور قرار داده و در صدد نفی هرگونه مرجعیتی — چه دینی و چه غیردینی — و رای عقل ابزاری معتمد بر حس بشر باشد، مدرن است؛ هرچند در زمان‌های قبل نیز سابقه داشته باشد؛ برای مثال، اندیشه انسان‌محوری در حدود دو هزار و ششصد سال قبل از سوی سوفسطائیان مطرح شده است. این جمله پروتوگوارس مشهور است که «انسان مقیاس همه‌چیز است» (کاپلستون، ۱۳۶۸ش، ص ۱۰۶)؛ در عین حال، این اندیشه مدرن

بوده و از سوی جهان‌بینی دنیای مدرن کاملاً پذیرفته شده است.

همچنین همجنس‌بازی که در دنیای جدید و جوامع مدرن مقبول قرار گرفته است — و در تضاد با مدرن‌بودن نیست — عمل و رفتاری است که قرآن آن را به قوم حضرت لوط علیه السلام (یعنی چند هزار سال قبل) نسبت می‌دهد (عنکبوت (۲۹): ۲۸-۳۵). تأمل در موارد فوق این نکته مهم را روشن می‌کند که قدیم یا جدید بودن هر اندیشه یا رفتار حاکی از مُدرن بودن یا نبودن آن نیست؛ بلکه ملاک مُدرن‌بودن، بریدگی از هر چه غیر انسان و دنیای مادی است — مانند خدا و دین و سنت‌های دیگر — و محور قراردادن انسان و امیال او و نیز دنیای مادی است. در یک کلام، دنیای مدرن یعنی «اعتقاد و باور به علم و عقل آدمی به جای اعتقاد به حقیقت وحی و خداوند» (ای‌گاست، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۶).

۲. مدرنیته

برای واژه مدرنیته که در لغت به معنای «تجدد» و جدیدشدن است، در اصطلاح تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است که در اینجا به برخی از تعریف‌های بیان‌شده اشاره می‌کنیم:

الف) مدرنیته اعتقاد به این امر است که انسان موجودی مختار و آزاد و عاقل است و می‌تواند سرنوشت خود را خود تحت کنترل درآورد (اینکلس، ۱۹۹۹م، ج ۲، ص ۱).

ب) مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (اسطوره‌ای، دینی، اخلاقی، فلسفی و...)، رشد اندیشه علمی و خردباوری، افزون‌شدن اعتبار دیدگاه فلسفه نقادانه همراه با سازمان‌یابی تازه تولید و تجارت، شکل‌گیری قوانین مبادله کالاها و به تدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت (نک: احمدی، ۱۳۷۳ش، ص ۹-۱۱).

از تعاریف پیش‌گفته به دست می‌آید که مدرنیته (جدیدشدن) عبارت است از جریان و تحولی در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و... که با محوریت انسان و تکیه بر آزادی همه‌جانبه او و نیز اعتماد به عقل بشری و اصالت‌دادن به فرد،

درصدد تحلیل همه‌اشیا، اعم از طبیعت، ماورای طبیعت، ارزش‌ها و... برآمده است و با اندیشه‌تغییر و نوکردن دائمی حیات همه‌جانبه‌انسانی، هرآنچه درمقابل او واقع شود، مانند دین و آداب و رسوم و سایر سنت‌ها را نفی می‌کند.

۳. مدرنیسم

این واژه که در لغت به معنای «تجددگرایی» است، در اصطلاح، گرایش خاص فکری است که دارای مؤلفه‌های ویژه است. برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این گرایش فکری که ممکن است آن ویژگی‌ها را مبانی اساسی مدرنیته بدانیم، به قرار زیر است:

۱. از لحاظ معرفت‌شناختی، «مشاهده‌گرا» و «آزمایش‌گرا» و «تجربه‌گرا» است؛ به عبارت دیگر یگانه راه وصول به معرفت حقیقی را مشاهده و آزمایش و تجربه حسی ظاهری می‌داند (راسل، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۷۳۲؛ استیس، ۱۳۷۷ش، ص ۱۰۲-۱۰۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۱۰).

۲. فقط به عقل ابزاری و جزئی و استدلال‌گر قائل است. یگانه شأنی که این عقل دارد، این است که گزاره‌هایی را که حاصل مشاهده و آزمایش و تجربه حسی ظاهری‌اند، در قالب استدلال‌های منطقی بریزد و نتایج جدیدی ارائه کند، تا با شناخت جهان در پیش‌بینی حوادث آینده سعی کرده و به‌دنبال آن، جهان طبیعت را ضبط و مهار کند (نصر، ۱۹۸۷م، ص ۱۰۱).

به دیگر سخن، این عقل صرفاً محاسبه‌گر و مصلحت‌اندیش است؛ یعنی داشته‌های تجربی خویش را در قالب استدلال منطقی می‌ریزد تا به نتیجه‌ای دست یابد که مصلحتی را برای انسان تأمین یا مفسده‌ای را از او دور کند. این عقل فقط به سود و زیان انسان در این دنیای زمینی می‌اندیشد و به هیچ منبعی متصل نیست. عقل ابزاری محاسبه‌گر، اگرچه با روش تجربی درصدد شناخت طبیعت و اشیای طبیعی است، هدف آن کشف قواعد حاکم بر آن مهار و به‌سلطه‌کشیدن آن در مسیر اهداف و اغراض مادی انسان است (ورگیش، ۱۹۹۸م، ج ۶، ص ۴۴۹).

روشن است که اگر مناسبات اجتماعی را بر مبنای این نوع عقلانیت تعریف کنیم و آن را یگانه شیوه اداره جوامع امروز بدانیم، دین و ارزش‌های دینی در آن جایگاهی نخواهند داشت. «راجر تریگ» در این باره می‌نویسد:

«وقتی عقلانیت صرفاً بهینه‌سازی سود دانسته شود و سود اساساً آن چیزی تلقی شود که قابل اندازه‌گیری است، غیرممکن است که عقل را برای پرسش از ارزش اصلی هر فعالیتی به کار بریم. نظریه پردازان عقلانیت ابزاری ابداع نمی‌توانند عقلانیت دین را به منزله یک فعالیت مورد بحث قرار دهند. پرسش به این تبدیل می‌شود که آیا فرد با شرکت کردن در مذهب، به اندازه کافی سود عائدش می‌شود یا نه. درست همان‌گونه که آیا رفتن به مسابقه فوتبال نشان می‌دهد که به زحمتش می‌ارزد یا نه» (تریگ، ۱۳۸۴ش، ص ۳۰۷).

۳. «مادی‌گرا» است؛ یعنی به عوالمی غیر از عالم ماده و مادیات قائل نیست (کورتز، ۱۹۹۴م، ص ۵۰-۵۱). این موضوع وجودشناختی البته نتیجه‌گریزناپذیر دو ویژگی قبلی است؛ زیرا بنا بر این امر که فقط از راه مشاهده و آزمایش و تجربه حسی ظاهری بتوان به معرفت حقیقی دست یافت و عقل نیز کاری نداشته باشد جز سروسامان دادن به مواد خامی که از آن راه به دست آمده است، طبعاً به تدریج، آنچه قابل مشاهده و آزمایش و تجربه است، با «واقعیت» و «موجود» یکسان و معادل گرفته می‌شود و لازمه این معادله هم چیزی نیست جز این اعتقاد که آنچه قابل مشاهده و آزمایش و تجربه نیست، موجود نیز نیست.

۴. در مسئله وجود خداوند، موضع «انکار» یا لااقل «لأدری‌گری» دارد (همان).

۵. «انسان‌گرا» است؛ یعنی خدمت به انسان را یگانه و نخستین هدف می‌داند و به عبارت دیگر، انسان را در جایگاه خداوند می‌نشاند و معتقد است که همه چیز و همه کار باید در خدمت انسان باشد (دیویس، ۱۹۹۷م، ص ۱۰۵).

۶. مخالف هرگونه تعبد به هر شخص است و هیچ‌کس را برتر از سؤال و چون‌وچرا نمی‌داند و از همه دلیل و برهان مطالبه می‌کند.

۷. به لحاظ اخلاقی «عاطفه‌گرا» است؛ یعنی احساسات و عواطف را خاستگاه همهٔ افعال اخلاقی و یگانه داور خوبی و بدی و درستی و نادرستی اخلاقی می‌داند (آربلاستر، ۱۳۷۷ش، ص ۲۰۲).

۴. مدرنیزاسیون

مقصود از مدرنیزاسیون یا متجددسازی، فعالیتی آگاهانه و اختیاری برای تحقق و اجرای مؤلفه‌ها و فرهنگ مدرنیته در جوامعی است که فاقد آن هستند. فعالیت و فرایند متجددسازی مستلزم تغییراتی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در کشورهای توسعه‌نیافته با عنایت به الگوی پیشرفته و پیچیده‌تر سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشورهای غربی است. این فرایند از طریق تئوری‌های جامعه‌شناختی، مورد مطالعه و تعریف دقیق قرار گرفته و براساس این تئوری‌ها، جوامع به دو نوع تقسیم شده‌اند: جامعهٔ سنتی که می‌توان آن را به تعبیر دیگر، جامعهٔ «روستایی» یا «عقب‌مانده» یا «توسعه‌نیافته» نامید) و جامعهٔ مدرن یا «جامعهٔ شهری» یا «توسعه‌یافته» یا «صنعتی». مطابق این تئوری‌ها، ساختارهای اجتماعی جوامع مختلف براساس قوانین عمومی و مشابه خاصی حرکت کرده و دارای روند دائمی پیش‌رونده است؛ بدین دلیل، تمام جوامع از روند تاریخی مشابهی (گذر از یک نوع به نوع دیگر) تبعیت می‌کنند. بر این اساس، چنین فرض شده است که جوامع سنتی باید تابع الگویی باشند که جوامع غربی آن را به کار بسته‌اند و درحقیقت، تئوری‌های متجددسازی درصدد آن هستند که سازمان‌های جوامع غربی و متغیرهای این جوامع صنعتی را مشخص کنند تا آن‌ها را در کشورهای توسعه‌نیافته اجرا کنند؛ ازاین‌رو مدرنیزاسیون و متجددسازی معادل با «غربی‌سازی» تلقی شده است.

پیش‌فرض‌های زیربنایی متجددسازی عبارت‌اند از سکولاریسم، ماتریالیسم، فردگرایی و اعتقاد به پیشرفت از طریق علم تجربی و فناوری (کونتر، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۱۲۳).

دقت در محتوای اصطلاحی واژه‌های مدرن، مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون روشن می‌کند که اندیشه مدرن بریده از هرگونه باورهای ماورای طبیعی و دینی و به سخن دیگر، «سکولار» است. تمدن ساخته شده بر چنین مبنایی، تمدنی است که انسان را مالک جهان می‌داند و برای برطرف کردن نیازهای صرفاً مادی او هر عملی را که خودش تشخیص داده باشد، انجام می‌دهد.

علوم تجربی و صنعت و فناوری جدید دنیای مدرن، چهره ظاهری این تمدن است که به وسیله آن جهان بینی مدرن خودنمایی کرده و بر جهان مسلط شده است؛ به گونه‌ای که شاخصه اصلی تمدن سکولار و ضد دین مدرن غرب، علوم تجربی و صنعت و فناوری جدید آن است؛ از این رو مناسب است اندکی این ویژگی و لوازم آن را نیز تبیین کنیم.

لوازم تمدن مدرن

یکی از لوازم اصلی تمدن مدرن، «سایتیسم» (علم تجربی گرایی) است. علم تجربی، به ویژه در عصر جدید، توانسته است فناوریو صنایع مهمی را برای بشر به ارمغان بیاورد؛ اما آنچه شایسته تأمل است، این است که این تحولات موجب شده است که انسان نوین خود را از حیثیت جهان بینی و نیز بُعد هستی شناختی اش در این عالم ماده محدود کند و جز زندگی دنیوی و بهره‌وری هرچه بیشتر از آن، هدف دیگری را دنبال نکند؛ به ویژه با رد هرگونه ابزار معرفتی دیگر و نیز معارف به دست آمده از آن ابزارها و به ویژه با بی توجهی به محدودیت‌های بسیار متنوع روش تجربی، علم تجربی و روش آن را یگانه معیار بررسی معارف دیگر و صحت و سقم آنها تلقی کند. برخی از پیامدهایی که به لحاظ منطقی یا روان شناختی، از علوم تجربی و صنعت و فناوری و به عبارت دیگر، از تمدن جدید به دست آمده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. تبیین علمی جهان و بی‌هدفی

دین در نهاد خود جهان را هدفمند می‌داند و پدیده‌های جهان را براساس اهداف و

اغراض تبیین می‌کند؛ ولی ویژگی علوم تجربی جدید این است که کاملاً این تبیین را کنار گذاشته و به دنبال تبیین پدیده‌ها از طریق علل فاعلی مادی و طبیعی آنهاست. «ایان باربور» در این باره می‌گوید:

«جست‌وجوی غایات تاحدی نتیجه این تصور بود که هر چیز برای خود جایی در سلسله مراتب هستی دارد؛ چرا که آفریده خداوندی است که قصد و غایت دارد. فرض کنید کسی پرسد چرا آب در فلان درجه به جوش می‌آید. دانشمند امروزه احتمالاً درجه معین و معلوم را به سایر بوده‌ها و قوانین و نظریه‌های مربوط به ساختمان مولکولی ربط می‌دهد؛ ولی سرانجام به نقطه‌ای می‌رسد که می‌گوید این دیگر یک واقعیت مبرم و توجیه‌ناپذیر است و پرسش از اینکه چرا چنین است، بی‌معنی است» (باربور، ۱۳۶۲ش، ص ۲۰).

۲. زوال تبیین‌های ماوراءالطبیعی و حذف خداوند

نتیجه منطقی تبیین ماشینی جهان که روح علوم تجربی جدید است، زوال تبیین‌های ماورایی است.

وقتی از یک طرف، پدیده‌ها را نباید با اهداف آنها در نظر گرفت و صرفاً باید از طریق علت فاعلی تبیین شوند و از طرف دیگر، علت فاعلی نیز منحصر و محدود به فاعل طبیعی است و خداوند نیز براساس تفسیر دانشمندان غربی در عالم دخالت ندارد، در نتیجه، هر پدیده‌ای از طریق پدیده‌های دیگر طبیعت تبیین می‌شود و به ارتباط آن با خداوند یا موجودات ماورایی دیگر نیازی نیست.

درواقع، این اندیشه علمی به معنای اصالت طبیعت و «سکولاریسم» تمام‌عیار است؛ زیرا معتقد است که یگانه توضیح قانع‌کننده هر پدیده در طبیعت، پیوند آن به شیوه منظم با پدیده‌های دیگر و نشان دادن این واقعیت است که آن پدیده نمونه‌ای از یک الگوی تکرار شونده است؛ از این رو هرگونه تبیین ماورایی رو به افول نهاد (کیویت، ۱۳۷۶ش، ص ۲۲).

با رشد علم و فناوری اعتقاد به خدا سست شد و اخلاقی دنیایی و بینشی غیرمعنوی به جای ایمان‌های مذهبی نشست. فساد دامن‌گیر شد و زمین جای آسمان را گرفت.

غول ماشین، رهوارترین مرکب و شایسته‌ترین ابزار برای کسانی بود که از خدا روی برتافته بودند و در پی مکیدن طبیعت و چشیدن قدرت و تسخیر جهان و تحقیر انسان بودند. طعمه طبیعت و طعام صنعت جز بر حرص و شیطنت آنان نیفزود (همان، ص ۲۳۸-۲۳۹).

۳. نسبی شدن ارزش‌های اخلاقی

از نتایج عمده تمدن مدرن، انتقال منشأ و مرجع ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی از خداوند و دین، به انسان است؛ زیرا وقتی خداوند در تحولات این عالم دخالتی ندارد، طبیعی است که انسان نیز به‌عنوان پدیده‌ای از پدیده‌های عالم، از این قاعده مستثنا نیست.

انسان نیز همانند پدیده‌های دیگر، مثل ماشین عمل می‌کند و نباید برای رفتارهای او تبیین فرجام‌شناسانه ارائه کرد؛ بلکه رفتارهای او نیز براساس قواعد ماشینی و علل فاعلی طبیعی تبیین می‌شود و اگر هنجار و ارزشی در نظر گرفته می‌شود، باید براساس همین فرایند لحاظ شود.

از طرف دیگر، طبیعت نیز که صرفاً ماشین و زنجیره‌ای از علت‌هاست، نمی‌تواند برای انسان ارزش و هنجارآفرین باشد. درحقیقت، توقع پاسخ مسائل ارزشی و اخلاقی از طبیعت و واقعیت، ناشی از بی‌دقتی و خلط میان واقعیت و ارزش است؛ بنابراین انسان باید بدون نیاز و توجه به آموزه‌های دینی و نیز پدیده‌های طبیعی، ارزش‌های خود را از درون تجربه زندگی فردی و اجتماعی خود به دست آورد و چون این تجربیات در حال تحول و تغییر هستند، ارزش‌ها نیز تغییرپذیر بوده و نسبی هستند.

«هابز» با پذیرش تمام‌عیار نسبیت ارزش‌های اخلاقی می‌نویسد:

«هر انسانی به سهم خود، آنچه را که خودش دارد و برای او لذت‌بخش است، خوب و آنچه را ناخوشایند اوست، بد می‌نامد. به همان اندازه که هر انسانی با دیگری از حیث نهاد فرق دارد، راجع به تمایز عام بین خوب و بد نیز با یکدیگر فرق دارند. چیزی مانند خیر مطلق بدون لحاظ نسبت وجود ندارد» (همان، ص ۵۹).

بدین ترتیب، هابز به صورت کامل، اخلاقیات انسانی را تابع امیال بشر می‌داند و در نظر او «خوب» و «بد» اسامی ساده‌ای هستند که ما به موضوعات مورد علاقه یا نفرت فردی خاص خود داده‌ایم. هیچ قانون خوب و بدی وجود ندارد که در ماهیت خود موضوع ریشه داشته باشد، بلکه این مفاهیم متعلق به آن کسی است که آن‌ها را به کار می‌برد؛ یعنی هرآنچه موضوع هر یک از این امیال و خواهش‌های آدمی باشد، «خوب» به شمار می‌رود و هرآنچه موضوع نفرت و بیزاری او باشد، «بد» خوانده می‌شود و نیز هرآنچه موضوع بی‌میلی وی قرار گیرد، «بی‌ارزش» محسوب می‌گردد (هابز، ۱۳۸۰ش، ص ۱۰۵-۱۰۶).

البته میان دو معنا از نسبی‌گرایی باید فرق نهاد:

الف) اقوام مختلف اخلاقیات مختلف دارند.

ب) اخلاقیات هر قومی برای همان قوم صحیح است.

میان این دو معنا فرق است. عیناً همان فرق میان اینکه بگوییم آدمیان در یک عصری گمان می‌بردند که زمین مسطح است و در دیگری بگوییم در آن عصر زمین مسطح بود. این معنای دوم از نسبی‌گرایی است که خصیصه نگرش تمدن مدرن است (استیس، ۱۳۷۷ش، ص ۱۸۹-۱۹۱).

۴. سرعت‌گرایی و فزون‌طلبی

فناوری و صنعت برخاسته از علم مدرن که مهم‌ترین ویژگی تمدن نوین را تشکیل می‌دهد، موجب فزون‌طلبی بشر است. ماشین می‌کوشد نتیجه بهتر یا محصول بیشتر را در زمان کمتر تولید کند و از این رو سرعت‌گرا و فزون‌طلب است. صنعت‌گران اگر منعی تکنیکی یا محیطی در پیش نداشته باشند، کمترین درنگی در ساختن ماشین‌های شتابنده‌تر یا کارگاه‌های مولدتر نخواهند داشت. ساختن کنکوردهایی که آدمی را سریع‌تر به مقصد می‌رسانند و قرص‌هایی که درد را سریع‌تر تسکین می‌بخشند، با هم ربط وثیق دارند و هر دو نشان می‌دهند که ماشین تا کجا مرکب مناسبی برای فزون‌طلبی

بی صبرانه ذاتی آدمی بوده است و این نفت آن آتش خفته را چگونه شعله‌ورتر ساخته است (نک: سروش، ۱۳۷۰ش، ص ۲۹۷-۲۹۸).

۵. رقابت خیزی و خصومت طلبی

فزون طلبی رقابت‌خیز و خصومت‌آفرین هم هست. آدمی را در جاده سبقت‌گرفتن‌های بی‌هدف و کور می‌اندازد و نفس برنده‌شدن در رقابت را هدف او می‌کند و هم از این‌روست ساختن ماشین‌های هرچه شتاب‌کارتر و مولدتر و مؤثرتر که چنان محوریت می‌یابد که آدمی را به دنبال می‌کشاند و جاده بی‌پایانی را که از میان رقابت‌ها و خصومت‌ها و حسادت‌ها عبور می‌کند، در برابر وی می‌نهد و همین است آنچه دینامیسم درونی رشد تکنیک نامیده می‌شود. هر ماشینی علامت می‌دهد که تکمیل من و افزودن بازدهی من در گرو گشودن کدام گره است و آدمی ناآرام و ملتهب است تا قدم بعدی را بردارد و آن راز را هم بگشاید و ماشینی «کامل‌تر» بسازد و این ناآرامی را حدی نیست. آدمی همیشه در پی بیشتر است؛ دقت بیشتر، سرعت بیشتر، محصول بیشتر، نفوذ بیشتر، قدرت بیشتر و... ماشین‌ها درست همین شهوت «بیشترطلبی» را شکوفاتر می‌کنند، یا دقیق‌تر می‌تراشند و می‌بُرند، یا آدمی را سریع‌تر به مقصد می‌رسانند، یا فرآورده بیشتری را در زمان کمتری در اختیارش می‌نهند، یا نفوذ وی را به اعماق طبیعت افزون‌تر می‌کنند، یا او را توان فراوان‌تر می‌بخشند یا... پس تکنیکی‌تر شدن، زیاده‌طلب‌تر شدن است و ماشینی ماشین‌تر است که در آن چیزی بیشتر شده باشد. معیار تکامل تکنیک اینک همین فزون‌طلبی بیشتر است (نک: همان، ص ۲۹۸).

۶. ادعای الوهیت و همه‌کاره‌بودن در جهان

انسان مدرن با پدیدآوردن برخی از مصنوعات، آشکارا مدعی شده است که هیچ‌چیز در طبیعت نیست که رازش به چنگ او نیفتد و نظیرش به دست او خلق نشود. از یک طرف، نظام‌های جبار و آدم‌خوار در نهایت قساوت و سرکشی، ذخایر معدنی مظلومان را که عصرها و قرن‌ها در زهدان زمین مانده است، در سالیان اندک به ستم و به ارزانی از دل خاک برمی‌آورند، تا از طرف دیگر، نعمت‌خوارگانی ناسپاس و خداستیز این مواهب (کروم و منگنز و آلومینیوم و

گالیوم و...) را در کار ساختن ماشین‌هایی کنند که تندیس استکبار و نشان سرکشی از عبودیت و عین تفاخر به اقتدار و تجسم تذبذب و برادری شیطان و اعلام غرورآمیز سجده‌نکردن در پیشگاه خالق و لذت‌جستن از رقابت با آفریدگار است. هوس جلوزدن از طبیعت و سبقت‌گرفتن بر خدا اینک صنعت‌گران را سخت پویا و مست کرده است و این رقابت هم مانند هر رقابت دیگری، به‌خودی‌خود هدف گردیده است. مهار طبیعت البته توهم اقتدار مطلق را هم قوت می‌بخشد و غفلت و اعراض از حق را در دل می‌نشانند و خیال باطل «همه‌کاره‌بودن» را بر ضمیر چیره می‌کند و آدمی را خویش‌ترستا و پرمدها می‌کند (نک: همان، ص ۲۹۸-۲۹۹).

نتیجه

با دقت در اندیشه عقلانی اسلام و تفکر مادی و سکولار دنیای مدرن، تفاوت‌های زیر به دست می‌آید:

۱. اندیشه اسلامی به خدای متعال اعتقاد دارد و او را خالق کل هستی دانسته و تمام هستی را عین ربط و وابستگی به او می‌داند؛ به‌طوری‌که یک لحظه قطع ارتباط با خدای متعال مساوی با معدوم‌شدن جهان است.

درمقابل، اندیشه مدرن با نفی دستاورد عظیم عقل فلسفی بشر درباره عین ربط و نیاز بودن جهان هستی به‌عنوان معلول در برابر خدای متعال به‌عنوان علت هستی‌بخش معتقد است که یا خدا نیست یا اگر موجود است، هیچ دخالتی در این عالم ندارد.

۲. در اندیشه مدرن، هستی مساوی با «ماده» است و به همین روی، اولاً وجود موجودات مجرد، مانند خدای متعال و ملائکه و نیز روح مجرد انسان را نمی‌پذیرد و ثانیاً قیامت را به‌کلی منکر است و ثالثاً تمام تلاش‌های خود را فقط صرف دست‌یابی به اهداف مادی خود کرده است؛ درحالی‌که در اندیشه عقلانی اسلام، هستی اعم از مادی و مجرد است و با ادله صحیح عقلانی، وجود خداوند و ملائکه و روح انسانی و نیز وجود معاد پذیرفته شده است. در این اندیشه، اعتقاد بر این است که منحصرکردن هدف زندگی و تلاش‌ها در اهداف مادی، یعنی خوردن و لذت‌بردن و بهتر زندگی کردن، درحقیقت، تنزل انسان به حیوان صرف خواهد بود. حیوانات نیز

به دنبال خوردن و لذت بردن و زندگی بهتر هستند. آن‌ها به دنبال آن هستند که بخورند و از جنس مخالف لذت ببرند و دارای سرپناه باشند و هیچ وقت بدن آن‌ها دچار مریضی و آسیب نشود و مورد تعرض هیچ موجود دیگر واقع نگردند. اگر زندگی انسان را نیز در همین موارد خلاصه کنیم، روشن است که انسان را فقط یک حیوان دانسته‌ایم: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ (محمد (۴۷): ۱۲)؛ اما آیا واقعاً انسان فقط یک حیوان است و بس؟

۳. باتوجه به اینکه در اندیشه اسلامی، خداوند خالق هستی بخش انسان و سایر موجودات بوده و مالک آن‌هاست، اختیار کل مخلوقات را دارد و در آن‌ها براساس حکمت مطلقه خود تصرف می‌کند. انسان نیز مملوک خداوند است و چون انسان دارای علمی محدود است، خدای متعال برای هدایت او براساس حکمت بالغه‌اش انبیا را فرستاده است تا به انسان زندگی درست را بیاموزند. برای اینکه انسان چه غذایی بخورد، چه نوشیدنی‌هایی بیاشامد، درباره چه چیزهایی دارای حق است و... تا دچار آسیب در زندگی خود نشود و به مرتبه حیوانیت صرف سقوط نکند، راهنمایی از سوی خدای متعال فرستاده شده است.

درمقابل، اندیشه مدرن به هیچ یک از نکات بیان شده باور ندارد. او به خدا معتقد نیست تا او را مالک بداند. او بر آن است که انسان خود، بر سرنوشت خویش حاکم است و هیچ موجودی، حتی خداوند نیز نباید در کار او دخالت کند. انسان خود می‌داند که چگونه لباس بپوشد، چه غذایی را بخورد، چه آشامیدنی را بیاشامد، به چه صحنه‌هایی نگاه کند، چه صداهایی را گوش کند، چگونه شهوت خود را ارضا کند و...؛ بنابراین دخالت‌های دین در امور مذکور باطل است. خداوند حق ندارد بگوید چه غذایی را بخور و چه غذایی را نخور یا شهوت خود را چگونه ارضا کن. انسان می‌تواند سرنوشت خودش را کنترل کند و برای خودش تصمیم بگیرد؛ از این رو اگر تشخیص دهد که شهوت خود را با تماس با جنس مخالف ارضا کند یا با جنس موافق یا حتی با حیوانات ارضا کند، تشخیص او محترم است؛ بنابراین زندگی خود را با عقل خود سامان می‌دهد و در این مسیر، هیچ نیازی به راهنمایی خداوند و انبیای او ندارد. درواقع، اندیشه مدرن یک نه بزرگ به خداوند و تمام پیامبران است.

۴. اندک تأملی در مباحث بیان‌شده دربارهٔ جهان‌بینی و تمدن مدرن و نیز مباحث اجمالی دربارهٔ اسلام، کاملاً روشن می‌کند که مبانی و مؤلفه‌های جهان‌بینی مدرن به‌طور صریح و آشکار با جهان‌بینی اسلامی در تعارض است؛ بر این اساس، علم، فناوری، صنعت و تمدن برخاسته از جهان‌بینی الهی با تمدن مدرن کاملاً متفاوت است.

نکتهٔ مهم آن است که دنیای اسلام نیازمند تأسیس تمدن دیگری غیر از تمدن سکولار و غیردینی و نیز ضددینی مدرن موجود است. ابتدای تمدن اسلامی بر مبانی تمدن مدرن، تولی کفر و شیطان در برابر خدای متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ (ممتحنه (۶۰): ۱).

منابع

قرآن کریم.

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۳ش)، مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران، مرکز.
۲. استیس، والتر ترنر (۱۳۷۷ش)، دین و نگرش نوین، احمدرضا جلیلی، تهران، حکمت.
۳. ای گاست، خوسه ارتگا (۱۳۷۶ش)، انسان و بحران، احمد تدین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. آربلاستر، آنتونی (۱۳۷۷ش)، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، عباس مخبر، تهران، مرکز، چاپ سوم.
۵. بابایی، حبیب الله (۱۳۹۳ش)، کاوش های نظری در الهیات و تمدن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۶. باربور، ایان (۱۳۶۲ش)، علم و دین، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۷. بستانی، رضا و رضا فؤادافرام (۱۳۷۵ش)، فرهنگ ابجدی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
۸. تریگ، راجر (۱۳۸۴ش)، فهم علم اجتماعی، شهناز مسمی پرست، تهران، نی.
۹. دورانت، ویل (۱۳۷۰ش)، تاریخ تمدن، احمد آرام و دیگران، تهران، بی نا، چاپ سوم.
۱۰. راسل، برتراند (۱۳۶۵ش)، تاریخ فلسفه غرب، نجف دریابندری، تهران، پرواز، چاپ پنجم.
۱۱. _____ (۱۳۷۳ش)، تاریخ فلسفه غرب، نجف دریابندری، تهران، کتاب پرواز، چاپ ششم.
۱۲. سروش، عبدالکریم (بی تا)، تفرّج صُنْع: گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسانی، تهران، سروش، چاپ دوم.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۴. کاپلستون، فریدریک (۱۳۶۸ش)، تاریخ فلسفه: یونان و روم، جلال الدین مجتبوی، تهران، سروش، چاپ دوم.
۱۵. کیویت، دان (۱۳۷۶ش)، دریای ایمان، حسن کامشاد، تهران، طرح نو.
۱۶. هابز، توماس (۱۳۸۰ش)، لویاتان، حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

1. CAhoone, Lawrenc (1996), From Modernism to Postmodernism, U.S.A,Blackwell.
2. Contor, Louis (1995), "Modernization and Development" in Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World,New York, oxford.
3. Davies, Tony (1997), Humanism, London, Routledge.
4. Inkeles, Alex (1999), "A model ofModern Man" in Moderinty Critical Concepts, New york, Routledge.
5. Kurtz,Paul (1994), Toward a New Enlighttenment, U.S.A, Transaction publishers.
6. Kymlicka (1989), Will, Liberalism, Community and Culture, Newyork, oxford.
7. Mcinerny,Ralph (1994), Modernity and Religion, London, university of noterdame press.
8. Nasr, Seyyed Hossain (1987), Traditional Islam in The Modern World, London and new york, kegan paul international.
9. Vargish, Thomas (1998), "Modernism" in Routledge Encyclopedia of Philosophy, London, Routledge.
10. West, David (1996), An Introduction to Continental Philosophy, U.S.A, Blackwell.